

جنگ و تحریم گسترده به مثابه دو استراتژی متفاوت یا دو وجه یک استراتژی؟

تقی روزبه

بخش اول

در استراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است چین و اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابرقدرتی که موقعیت برتر ولی شکننده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی و تأمین برتری نظامی بر آن، و نیز کنترل موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است

در قیاس با زمان حمله به عراق و افغانستان، کسانی که از آن دفاع می کردند و "دموکراسی" را هم چون کالای وارداتی درکوله پشتی سربازان جستجوی کردند و محصول زایمان دردناک جنگ می پنداشتند، امروزه بجای دفاع مستقیم به دفاع غیرمستقیم و شرمگینانه از آن پرداخته اند. آنها در دفاع از تحریم های گسترده و فراگیر (که تر و خشک را باهم می سوزاند و رژیم و مردم را یکجا هدف می گیرد)، تقلیل علت جنگ صرفاً سیاست ها و مواضع یک طرف منازعه، و بالأخره نادیده گرفتن پیوند های آشکار تحریم با جنگ و نقش بستر ساز آن سنگر گرفته اند. آنها در ظاهر و بر حسب تعارف می گویند جنگ گزینه خوبی نیست، اما گویا سیاست گرسنگی دادن مردم ایران (با چه هدفی؟) گزینه ای قابل دفاع است. و حال آنکه همه میدانند که بین مردم ایران و آمریکا و یا اروپا جنگی وجود ندارد و حکومت اسلامی مردم ایران را نمایندگی نمی کند و چه بسا آنها را گروگان گرفته است. همانطور که یکی از فعالین تظاهرات ضد جنگ اخیراً بیان داشته است مردم ایران بین دوشرگرفتار شده اند.

جنگ دارای دوطرف برای تأمین سلطه و منافع و با اهداف ویژه خود است، با توسل به بالاترین سطح خشونت و وحشی گری. و برای مقابله با آن باید

هر دوسوی آن افشاء و محکوم شود. یکی از دلایل رایج وادادگان به نغمه های شوم جنگی توسط کسانی که به قدرتهای بزرگ برای خروج از بحران کنونی و احیانا عروج دارودسته خود به سپهر قدرت دخیل بسته اند، این است که در مقام سخن می گویند، بله! جنگ بد است و بدترین راه حل، اما فقط به محکوم کردن یک طرف دعوا بسنده می کنند که چیزی جز پس زدن با دست و کشیدن با پا نیست. در حالی که اگر کسی ریگی به کفشش نباشد و برآستی خواهان عدم وقوع جنگ به عنوان اوج فاجعه و خشونت باشد، باید هر سویه ای را که هیزم بیار آن است (و بخود آرایش جنگی می دهد) و یا دستاویزها و زمینه های لازم برای آن را فراهم می کند محکوم نماید. محکوم کردن چنگ قبل از هر چیز نیازمند محکوم کردن آن نوع سیاست های توسعه طلبانه ای است عناصر جنگ را در بطن خویش می پروراند. بیانیه ۱۸۵ نفری در مورد جنگ، اکثر شرکت کنندگان در کنفرانس استکهلم بدعوت مؤسسه اولاف پالمه (نظیر شریعتمداری، سازگارا و فریدون احمدی و شهریار آهی و مهران براتی و امثالهم) که با هدف نانوشته آلترناتیوسازی جمعشان کرده اند، اکثر مفسران بی بی سی و یا صدای آمریکا عمدتاً در دفاع شرمگینانه از گزینه جنگ، جملگی از مدافعان این نوع یک جانبه گری در علت یابی از عوامل جنگ هستند. آنها را با جنبش ضد جنگ و ضد استبدادی کاری نیست. چرا که تمامی ذهن و فکرشان متوجه قدرتهای بزرگ و اربابان جهان و جلب توجه آنها نسبت به خود و دارودسته خود است. برای آنها "ابر قدرت افکار عمومی" و بسیج آن برای ممانعت از گزینه جنگ محلی از اعراب ندارد. بازی آنها علیرغم برخی وراجی های لفظی اشان، صرفاً در بساط قدرتهای بزرگ صورت می گیرد.

ظاهراً اکنون دیگر کوبیدن بر طبل جنگ توسط مقامات قدرتهای بزرگ غربی و دلدادگان آنها به امری عادی و روزمره تبدیل شده است و دیگر تمرکز غیر عادی و پرسه زنی ناوگانهای جنگی آمریکا در اطراف آبهای منطقه جنگی توجهی بر نمی انگیزد. روزی نیست که در رسانه های جهانی متعلق به این قدرتها اعم از زمامداران سیاسی و فرماندهان نظامی و یا به نقل از مقامات اسرائیلی و یا از کانال رقابت و سبقت گیری کاندیداهای انتخاباتی آمریکا پیرامون تهدیدات نظامی و تشدید ابعاد تحریم و در این سوازسوی مقامات سیاسی و فرماندهان سپاهی سخنی گفته نشود. گوئی که تهدیدات نظامی و خط و نشان کشیدن به بخشی از روندها و سازوکارهای کنونی جهان تبدیل شده است.

وجه جهانی بحران ایران

بحرانی که اکنون حول جمهوری اسلامی (و کشور ایران) توسط بلوک دولتهای سرمایه داری غرب بیش از پیش کانونی می شود، دارای وجه جهانی و پی

آمدهای منطقه ای و بین المللی مهمی است که بدون در نظر گرفتن آن نمی توان ارزیابی درستی از پی آمدهای آن و اهمیت مبارزات ضد جنگ داشت. در این جا نگاهی داریم به مهمترین رئوس آن :

الف- در استراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است چین و اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابر قدرتی که موقعیت برتر ولی شکننده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی و تأمین برتری نظامی بر آن و نیز کنترل موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است. او با ما در سخنانی امنیت اسرائیل را مهمترین اولویت پس از امنیت آمریکا عنوان کرده است. بر اساس همین سند دفاعی، منطقه فوق از شمول کاهش صدها میلیارد دلار بودجه دفاعی آمریکا در طی یک دهه استثناء شده و اروپا دیگر هم چون دوره جنگ سرد اولویت نخست دولت آمریکا را تشکیل نمی دهد. ارسال ناوگانهای جنگی آمریکا به این منطقه و بویژه به دریای عمان و خلیج فارس انعکاسی از همین اولویت استراتژیک است. استفاده مجدد از حق وتو توسط روسیه و چین در مورد سوریه نیز، حاکی از اهمیت این منطقه برای بلوک شرقی جهان سرمایه داری و رقابت بین این دو بلوک در آن را به نمایش می گذارد. هم چنانکه اخطار روسیه مبنی بر اینکه حمله به ایران به منزله تهدید امنیت روسیه محسوب می شود بیان دیگری از آن است. وقتی که آمریکا اعلام می کند تأمین امنیت تنگه هرمز و باز بودن آن خط قرمز آمریکاست و برای نشان دادن عزم خویش این تهدیدات زبانی را با آرایش جنگی خود و متحدینش همراه می کند، جملگی بیانگر درهم تنیدگی سیاست تحریم و جنگ هستند. در اینجا بحث مجرد در بیان رابطه تحریم و جنگ بطور کلی نیست، بلکه سخن از آن چنان تحریمی است که هدفش درهم شکستن توان اقتصادی حریف خود است (که در ماهیت خود یک هدف جنگی است) و بدون همراهی ناوگان جنگی قابل تحقق نیست. نباید فراموش کرد که بیان این گونه خط و نشان های مقامات جنگی در زمانی صورت می گیرد که قدرتهای بزرگ غربی در حال تدارک یک نقشه کامل تحریم گسترده و از جمله محاصره دریائی و کنترل رفت و آمدهای دریائی برای اجرای مطمئن تحریم ها یعنی جلوگیری از صدور نفت ایران و کنترل ورود کالاها به آن است. معنای عملی و د کده شده این سیاست آن است که تنگه هرمز باید برای حمل نفت و کالا به سوی جهان و کشورهای منطقه باز باشد، اما در همان حال برای رقیب وی بسته و تحت کنترل باشد. تهدید متقابل جمهوری اسلامی- صرف نظر از اینکه تا چه حد قادر به انجام

آن است یا نه - مبنی براینکه تنگه هرمز یا باید به روی همه طرف ها باز باشد و یا آنکه اگر نفت ما صادر نشود برای همه طرف ها بسته خواهد شد روی دیگر سکه بحران است. آیا اپوزیسیون رادیکال و مستقل که خود در تلاش سرنگونی رژیم است، از درهم شکستن حریف قلدر خود بدست حریف قلدر دیگر نگران است، یا آنکه آنکه باید از آن به عنوان فرصتی برای پیشروی خود سودجوید؟ بدیهی است که هر جریان و جنبشی در هر وضعیتی که قرار گیرد (که به انتخاب او نیست) از هر فرصتی که در راستا و خدمت اهداف رهائی بخش باشد بطور طبیعی سودمی جوید. اما در مقام انتخاب گزینه ها، هر نیروئی باید روشن کند که اولاً وضعیت جنگی و سرشار از خشونت برآمده از جدال دنیروی ارتجاعی با هدف ها و شیوه های ارتجاعی، سیاست تحریم و گرسنگی دادن به مردم و کودکان و کارگران و زحمتکشان در راستای اهداف رهائی اوست یا نه؟ (پاسخ این سؤال برای مدعیان آزادی و رهائی روشن است) و ثانیاً در برابر ممانعت از آن چه می کند؟ آیا با بازی در زمین دو قطب ارتجاعی آب به آسیاب جنگ و تحریم می ریزد یا آنکه با تمامی توان به تلغ و ترویج و سازمان یابی علیه آن در مقیاس کشوری و جهانی مبادرت می ورزد؟

ب- یک جانبه گرائی و بحران ایران

دولت آمریکا برای اعمال فشار بیشتر به دولت ایران (و البته همزمان به مردم ایران) و ضمانت اجرای آنها ، تداوم رابطه اقتصادی دوجانبه و گسترده خود با شرکت ها و نیز سایر دولت ها را مشروط به اجرای تصمیمات و خط قرمزهای این کشور در مورد ایران کرده است (نباید فراموش کنیم که مبادلات چین و آمریکا و یا آمریکا و اروپا هر کدام با اندکی تفاوت کما بیش نزدیک نیم تریلیون دلار است). این تصمیم که خارج از چهارچوب سازمان ملل هم تصویب شده است چیزی جز اعمال سیاست یک جانبه گرائی-سیاست یا با ایران یا با ما - در فرم جدید نیست (که البته با ادعای بازار آزاد لیبرالها نیز مغایرت دارد). گوئی میراث نئوکانها بار دیگر جان گرفته و به شیوه ای دیگر و در شرایط نوینی بکار گرفته می شود. گوا اینکه فشار لبه تیز آن بیشتر بر بخش اردوی شرق سرمایه داری و رقبای تازه نفس است تا بر بخش غربی آن.

ج- هدف بوش پس از فروپاشی بلوک شرق برقراری نظم نوینی در جهان و بویژه در منطقه خاومیا نه بر اساس محوریت تک ابرقدرتی ویکه تازی منافع امپراطوری آمریکا نباشده بوده که در باتلاق مخالفت های جهانی و از جمله اروپائیان و نیز مقاومت های پرهزینه و رسواکننده در مناطق جنگی از نفس افتاد بدون آنکه بطور کامل از دستور کار خارج شود. البته این دستورالعمل سرمایه و منافع سرمایه داری آمریکا بود که دیروز به

بوش دیکته می شد و اکنون به شکلی دیگر بر او با ما . بنا بر این سیاستی فراتر از این یا آن رئیس جمهور و این یا آن حزب است. آنچه که در گذشته مناقشه برانگیز شد، از جمله نحوه پیشبرد این دستور کار بویژه بی توجهی به جلب مشارکت و رضایت دول اروپائی و دور زدن آشکار و ذمخت نهادهای قانونی و فراملی سرمایه جهانی (مثل سازمان ملل و...) بود. ولی هنر او با ما و حزب متبوعش آن بوده که توانسته است این پروژه را با مشارکت امپریالیسم پراشتهای و تازه نفس اتحادیه اروپا، زدن مهر مشروعیت نهادهای فراملیتی هم چون سازمان ملل و آژانس هسته ای و... و صدور قطعنامه ها توسط به جریان بیاندازد. در نمونه اخیر قطعنامه اتحادیه عرب برای مداخله در سوریه و یا در مورد حمله به لیبی توسط سازمان ملل و کشورهای اتحادیه آفریقا شاهد بکارگیری همین تاکتیک بودیم. در مورد ایران هم تأکید اصلی او با ایجاد و حفظ باصطلاح اجماع جهانی علیه آن است. بی شک در پشت این نوع قطعنامه ها کشمکش وسیعی پیرامون منافع اخص این یا آن بلوک سرمایه داری و بطور مشخص تأمین برتری منافع سرمایه داری و سرکردگی آمریکا و بلوک غرب بر سایر بلوک ها، و در ورای آنها هدف کنترل یک جانبه منابع و ثروتها و استثمار مردم جهان نهفته است.

د- در کنار تعدیل رویکرد یک جانبه گرائی والیته نه کنار گذاشتن آن توسط او با ما یک تغییر مهم نیز در نحوه بکارگیری نیروی نظامی بوجود آمده است که می توان آن را الگوی جدیدی دانست که در مورد لیبی بکار گرفته شد. بر اساس این مدل علاوه بر زدن مهر مشروعیت سازمان ملل از اعزام گسترده نیروی زمینی که موجب برانگیختن افکار عمومی و تلفات و هزینه های سنگین نظامی می شود، اجتناب کرده و بجای آن از اهرم های زیر استفاده فعال می شود: اهرم اقتصادی و سیاست تحریم، تلاش برای بهره برداری از نارضایتی عمومی از طریق رسانه های نیرومند و دارای برد وسیع، کوشش برای ایجاد شکاف در ارتش و نیروهای نظامی و ایجاد ترور و جنگ داخلی در مناطق مستعد، ایجاد مناطق آزاد و منطقه پرواز ممنوع و حمایت فعال هوائی و دریائی و لجستیکی از آن و نیز تسلیح مخالفین و آموزش شورشیان، تأمین پشتیبانی سیاسی جهانی بویژه توسط نهادهای جهانی تحت کنترل این قدرتها، و بالأخره تلاش برای شکل دادن به یک اپوزیسیون همسو و وابسته بخود در مناطق آزاد شده و یا در خارج کشور تحت عناوین پرزرق و برقی هم چون اتحاد برای دموکراسی و کنگره ملی و ائتلاف و یا گفتمان ملی و نظایر آن ورله کردن سیاست های مورد نظر خود از زبان طوطیان دست پرورده . والیته به بازی گرفتن اسلام گرایان میانه رو (الگوی ترکیه و نمونه هائی چون مصر و تونس...) نیز بخشی از این آلترناتیوسازی را تشکیل می دهد که توسل به آن گشایش مهمی

درآلترناتیوسازی درکشور های اسلامی بشمارمی رود . باین ترتیب استفاده ازعنصرخشونت وجنگ درمناطقى که برای فرافکندن دولتهای نامطلوب ضرورى تشخیص داده شود حرف نهائى را مى زند. ظاهرا دیگرتاریخ مصرف ادعاهائى چون انقلاب مخملی وعدم خشونت وآموزه های مربوط به نافرمانى غیرخشونت آمیز نیزسپرى شده وباردیگرمعلومی مى شودکه سرمایه برای تأمین سیطره خود، اگرلازم باشد،ازهیچ خشونت وکشتاروگرسنگى دادنى رویگردان نیست.فرقى هم نمى کندکه سرمایه ازچه نوعش باشد، ازنوع شرقى وغربى ویا اسلامى وعرفى اش! برای آنها جنگ بخشى ازسازوگارتأمین سلطه وفرارازبحران های کلافه کننده است.

ه- عناصراصلى تغییرات درخاورمیانہ را حل منازعه وبحران فلسطین واسرائیل درراستای تقویت وثبیت موقعیت اسرائیل ودرراستای اهداف آمریکا ، ثبیت موقعیت شکننده دولتهای وابسته بخود ازطریق ایجاد رفرم وثقویت نظامى آنها،حذف دولت های باصطلاح یاغى ونامطمئن هم چون قذافى درلیبى ویا اسد درسوریه و حکومت اسلامى درایران وانهدام یا تضعیف حزب اله وحماس،وائتلاف با نوعى اسلام گرائى همسازباخود تشکیل میدهد.گرچه تبلیغات رسمى مى کوشدکه اسرائیل را درتصمیم گیرى ها مستقل ازآمریکا نشان دهد ولى واقعیت آن است که اسرائیل چه به لحاظ توان انجام اقداماتى هم چون حمله به تأسیسات هسته اى ونظامى ایران وچه به لحاظ پی آمدهای گسترده و غیرقابل محاسبه اقدامى چون حمله به ایران وچه به لحاظ بسته بودن نافش به حمایت های هم جانبه اقتصادى ونظامى وتکنولوژیک آمریکا ، بدون چراغ سبزآمریکا قادر به انجام اقدامى چنین بزرگ ومخاطره آمیز ودارای عواقب فرامنطقه اى نیست.وفراترازاین،قرائن کنونى نشان میدهد که آمریکا بى میل نیست که دردیپلماسى وتهديدات خود ازکارت تهديدات اسرائیل سود به جوید.

هم چنین لازم است درنظرگیریم که فشارهای یک جانبه گرائى فقط متوجه چین وروسیه نمى شود بلکه به موازات آن شاهد تحرکات دیپلماتیک مبنى براعمال فشار دولت آمریکا برای دیکته کردن سیاست هایش به ژاپن وکره جنوبى وهند وترکیه وبرزیل و...هستیم. رویکردى که نه فقط بیانگرتحمیل مواضع ومنافع بخشى ازسرمایه داری مسلط ولى روبا فول بلوک غرب با سرکردگى دولت آمریکا نسبت به بخش شرقى سرمایه جهانى است بلکه همزمان علیه سایربلوک بندى های دیگرسرمایه داری نیزهست که مجموعا موجب بروز مناقشاتى مى شود که دربطن روند کنونى درحال تکوین است.

میزان شکنندگى:درشرایطى که شاهد تشدید رقابت بین بلوک های متفاوت

سرمایه داری و تحمیل سیاست یک بلوک برکل مناسبات جهانی هستیم، تبلیغات کرکننده ای توسط رسانه های بزرگ و دولتمردان اسرائیل و آمریکا و... با مبالغه و بزرگ نمائی در میزان تهدیدهای که می تواند از جانب کشوری ضعیف و بقدر کافی بحران زده مثل ایران (دولت ایران) متوجه نظم و صلح جهانی باشد صورت می گیرد. مشابه این گونه تبلیغات را در مورد صدام حسین و تهدیداتی که از سوی وی متوجه صلح جهانی است نیز به یاد داریم که با ادعاها و اطلاعات دروغین برای فریب افکار عمومی همراه بود. بهمین دلیل سیاست قراردادن جهان و منطقه بر لبه پرتگاه جنگی و اعمال سیاست گرسنگی و ایجاد قحطی برای بزانو در آوردن حریف در نفس خود تنش را بوده و اگر قرا بود در مقیاس دولتهای بزرگ بکار گرفته شود حاصلی جز جنگهای گسترده و جهانی نداشت. سیاستی که بکارگیری موفقیت آمیز آن را به عنوان شیوه ای مطلوب برای قدرتهای بزرگ در رابطه با قدرتهای ضعیف تر تبدیل می کند. شیوه ای که به خاطر ماهیت ضد انسانی و ابعاد کشتارش حقا باید جزو جنایات جنگی و از مصادیق مهم نقض دسته جمعی حقوق انسانی محسوب شود (در عراق زمان صدام صدها هزار کودک از این طریق محکوم به مرگ شدند). از همین رو، ارتکاب به چنین جنایاتی با مقاومت در حال گسترش افکار عمومی جهانیان و نیروهای مترقی و یا مدافع صلح جهانی همراه است. ضمن آن که بدلیل تضاد منافع با مقاومت بلوک شرق و یا سایر قطب های سرمایه و با شکاف درونی و مخالفت هائی در خود کشورهای بلوک مسلط مواجه است. حتی می توان گفت که اتحادیه کشورهای اروپا نیز بیش از همه تحت فشار دولت آمریکا و سپس یکه تازی دولتهای فرانسه و انگلیس و آلمان بر سایر دول آن است که بر طبل جنگ و تحریم و سیاست گرسنگی دادن به مردم ایران صحنه می گذارند و این در حالی است که شماری از کشورهای اروپائی و از جمله یونان و اسپانیا و ایتالیا و... و حتی بخشهایی در خود آلمان و... تمایلی به آن ندارند. دلیل آن نیز برکسی پوشیده نیست: بازارهای نفتی و غیر نفتی ایران می تواند به دست رقبای آنها بیفتد، گرانی سوخت بر حجم بحران بدهی آنها بیافزاید و کالاهای صادراتی آنها بازارهای مناسبی را از دست بدهد.

اگر این این شکنندگی را در کنار تجربه تلخ جنگ های عراق و افغانستان و یا حتی پاکستان و... و حساسیت افکار عمومی جهان و آمریکا نسبت به شروع جنگی تازه بگذاریم که آتش تهیه آن در کشاکش تحریم فراهم می شود (مثلا در آمریکا مطابق نظرسنجی تازه تنها ۱۷% موافق جنگ هستند) و نیز سابقه و تجربه جنبش های گسترده ضد جنگ بویژه در اروپا را در نظر بگیریم و اگر بحران فراگیر اقتصادی را که بویژه اتحادیه اروپا را دربر گرفته به آن اضافه کنیم، و بالأخره ظهور جنبش های

تازه نفس ضد سرمایه داری نظیر میدان خورشید اسپانیا و یا جنبش اشغال وال استریت را در نظر بگیریم آنگاه روشن می شود که ما بازمینه های به مراتب نیرومندتری برای شکل گیری یک جنبش ضد جنگ مواجهیم. نباید نادیده گرفت که امروزه رابطه روشن تری بین جنگ و تشدید فلاکت و بیکاری و فقر در کشورهای متروپل در میان افکار عمومی برقرار شده است. بطور مشخص در فرانسه (مثلا اخراج کارگران کارخانه پژو بدلیل قطع همکاری اش با ایران) و آلمان و ایتالیا وجود رابطه مستقیم بین تشدید بیکاری و کسری بودجه و تحریم و جنگ طلبی امری نیست که از دید مردم این کشورها و برخی رسانه های آن پنهان باشد. در حالی که در خود آمریکا کمپانی های نفتی و کنسرن های نظامی بیشترین بهره را از قبل جنگ و تحریم و فضای جنگی می برند در واقع این اروپا است، آنهم در بدترین وضعیت بحرانی خود، که بیشترین زیان ها را متحمل می شود. گرچه این را هم نباید فراموش کرد که توسل به جنگ و زور مستقیم در مقاطع بحرانی و تحت شرایط معینی به عنوان محرکی برای خروج از بحران و تأمین برتری و سرکردگی بخشی از سرمایه بر بخش های دیگر و یافتن و تضمین بازارهای پرسود همواره بکار گرفته شده است که البته تنها با تقویت جنبش مقاومت و ضد جنگ قابل مهار و کنترل است. جنبشی که نمی تواند منتظر وقوع فاجعه بشود، گویا که وظیفه اش تازه شروع می شود. برعکس این جنبش تنها می تواند بر بستر نقد سیاست های کنونی که پرورنده جنگ از هر دو سو هم قدرتهای امپریالیستی و هم دولتهای مستبد است و با شعار نه جنگ و نه دیکتاتوری به میدان بیاید.

۲۰۰۹-۰۲-۲۰ / ۱۳۹۰-۱۱-۲۰

[/http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com)